

بازرسی شد
۳۶ - ۱۶

بازدید شد
۱۳۸۲

۲۷۲۵-فی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۶۲۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب: برهان القفا

شماره ثبت کتاب

مؤلف

موضوع

شماره قفسه: ۶۱۶۶

۲۷۸۵۵

۱۰۵۰۸

غنی و فهرست شده
۶۱۶۶

۲۷۸۵۵

۲۷۸۵۵

۲۸۷۱

۶۶

7

۸ پای و دلیله از اجاله باشد یا از زوئی یا از زوئی و بعد چنان که در جمل و طالع و غیره انداخته بود
 قرارند ترجیها از زوئی و اگر کسی برسد چنان و اگر هر یک و طالع انداخته بود بدین وجه از زوئی
 یا از زوئی و غلبه و غلبه دروغ برسد است و گویا تا از اینها **و از اینها نیز قول است که**
 اگر طالع برج فسیل بود یا فسیل و طالع باشد یا فسیل و طالع باشد یا فسیل و طالع باشد یا فسیل و طالع باشد
 یا عقرب یا دلو باشد یا سنبل و ندان این برج یا نشان نماند باشد یا طالع جز این برج یا بود یا فسیل
 نماند بود سنبل از کم شدن بود یا از کثرت و اگر کسی یا صاحب طالع سال است و هم بود یا فسیل یا
 اند چنان و فسیل و طالع بود سنبل از کم شدن و کثرت باشد و اگر هم از طالع برج ثابت بود
 و خدای نشان از طالع بود و دلیل بود یا صاحب طالع و طالع باشد یا نشان از طالع
 بود سنبل از چیزی بود که از او شکر کرده باشد و اگر طالع برج فسیل باشد یا صاحب طالع و طالع
 بود یا نشان از چیزی باشد که شکر یا افتاده یا از زمین باشد و اگر طالع برج فسیل بود
 و خدای بی نماند یا از طالع بود سنبل از چیزی بود یا نشان از چیزی بود یا نشان از چیزی بود
 و فسیل بود و اگر طالع برج فسیل بود و خدای بود و خدای بود و خدای بود و خدای بود
 که از دست او باشد و اگر طالع خدای بود و خدای بود و خدای بود و خدای بود و خدای بود
 برسد که از دست وی بود و لیکن اند و چیزی نیست و اگر طالع برج فسیل بود یا فسیل و
 هیچ کوکب اند طالع نبود سنبل از حیوان بود یا فسیل و اگر کسی از کوکب اند و زوئی باشد یا فسیل
 و این برج فسیل باشد و یکی از کوکب اند و زوئی باشد یا فسیل و طالع باشد یا فسیل و طالع
 ناظر صاحب طالع بود سنبل از حیوان بود یا فسیل و اگر طالع برج فسیل باشد یا فسیل و طالع
 و فسیل و طالع یا از هر جای ستوران سنبل از حیوان بود و اگر طالع از هر جای بود فسیل و
 باشد یا فسیل ناظر باشد سنبل از طالع بود و فسیل و طالع و فسیل و طالع و فسیل و طالع

برج فسیل بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان بود یا فسیل و اگر طالع برج فسیل بود
 طالع بود سنبل از حیوان بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان بود یا فسیل و طالع بود
 و اگر طالع از هر جای بود که در صورت فسیل یا از هر جای بود که در صورت فسیل یا از هر جای بود
 و اگر طالع فسیل بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان
 و اگر طالع فسیل بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان
 بود که هر یک از اینها که بر سر باشد یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان بود یا فسیل و طالع بود
 و اگر طالع فسیل بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان
 ساند طالع بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان
 از سنبل خدای بود از اینها که بر سر باشد و اگر طالع فسیل بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان
 بنات بر سر بود و اگر طالع از اینها که بر سر باشد و اگر طالع فسیل بود یا فسیل و طالع بود
 مشتری در وی باشد یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان
 باشد از حیوان دشتی برسد یا از حیوان دشتی برسد یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان
 و اگر طالع از حیوان دشتی برسد و اگر طالع از حیوان دشتی برسد و اگر طالع از حیوان دشتی برسد
 پای برسد و اگر طالع از حیوان دشتی برسد و اگر طالع از حیوان دشتی برسد و اگر طالع از حیوان دشتی برسد
 یا از حیوان دشتی برسد یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان دشتی برسد یا فسیل و طالع بود
 بر میلان است و بر فسیل و طالع بود سنبل از حیوان دشتی برسد یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان
 حکم کن اگر طالع از حیوان دشتی برسد یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان دشتی برسد یا فسیل و طالع بود
 اگر نه بود یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان دشتی برسد یا فسیل و طالع بود سنبل از حیوان
 اگر نه باشد دلیل کند که فسیل یا فسیل یا فسیل یا فسیل یا فسیل یا فسیل یا فسیل یا فسیل یا فسیل یا فسیل

۱۷
بادی اندکی از جوف او درخت چوبه سلب طالع را انداخته اول است که قسم از جوف او را است
از درخت و هم چنین از هر چه بود و خواهی که از ایوان بجای هم برین قیاس یکی و صید نماید و
تا از درخت **سخت چوبه از درخت** چوبه معلوم شد که از حیوان است اگر دلیل اندیش و صید
یعنی چوبه سلب و صید باشد یا اندیش و صید از حیوانی دلیل کند برین است که چوبه را و اگر دلیل
اندیش و صید اولین صیدی بود چهارپای شکسته سم باشد و اگر دلیلی باشد چهارپای یا
چنگال یا ماغی پشتر بود و اگر در غیره آخرین قوی بود چهارپای یا سم بود و اگر دلیلی بود عقرب و زنبور
و حوت بود چهارپای حیوان سیاه بود و درین و اگر دلیل اندیش و صید بود عقرب و صیدی بود
هولم یا صیدی مار و اگر دم و چنگدن زنبور صاند و یا آسار چهارپای ای دلیل حیوانی باشد
و اگر دلیل اندیش و صید باشد غان کبک یا غان و یا میان و ماران و هر چه حیوان است و اگر
دلیل اندیش و صید بود سیاه ای باشد و درین و اگر دلیل اندیش و صید باشد یا میان یا زنبور
بود دلیل درختان و دلیل بود چوبه درختان و عقرب و یا در غیره و اگر آخرین صید باشد و دلیل کند
بود درختان میان را و صیدی اندیش و صیدی و سلب باشد دلیل کند بر نبات زمین و اگر در غیر
بر نبات باشد درخت بود که رقم کل کند و یا کاش و اگر سلب باشد قوها باشد و صیدی نبات
یا ماغی آسار یا کبک حله شود و دلیل بایام چهارپایان است و اگر سلب و درین و نیمه
اول قوی بود و دلیل حوت مردم است سلطان و عقرب و صیدی دلیل هولم زمین است و اگر
حوت سلب و قوی بود و اگر صیدی و حوت دلیلی بود که نشان داد و عقرب و یا آخرین صیدی و دلیل سیاه
است اندک یک یا دو که هم چون یک یا دو که در هر یک و در یک قوی که میان نشان دهد که نبات
بیاورد اندیش و صیدی **سخت چوبه از درخت** و اگر دلیلی طالع دلیلی است که بر سبک انسان
حالت حیوان غری و در این و هر چه طلب کند و هر چه طلب کند یا اندک یا که آغاز کند

[illegible]

[illegible][illegible]

و در این کتاب که در این باب چند است

[illegible]

۱۶۹
و اگر بخواهید که این کتاب را به دست خودتان
بیاورید و آنرا در اختیار خودتان
بگذارید و از آن استفاده کنید

1

و کز کینه و صحنه طالع آید که

بعد به عطاره را باطلی از خفا و مامانهاش کنی اندر تو بخت با سعدی عطار و ناظر
 کوفت اهل کفر طالع را صاحب دیم را از دیم و عطار و غنی از غنی و زهره و صفت از صفت از غنی
 یاد دهم کنی **اختیار و بیست و شش** چنان باید که عطار و زهره صاحب دیم را از زهره
 عیسای و غنی از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 بود و عطار و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 و طالع را باطلی از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 الا ایضا از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 اندران و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 پایدار شود و بیرون الیای زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 بدین مانند جلد و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 اگر در بیت المال باشد ما را بچشم خود ندانم که در آن کجاست و چه می بود زیرا که جلد و صفت از غنی
 اش به استعانتش را در کفر و استوار کند و توانی بیرون و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 از طبعه زحل باشد که نقصان اندک و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 با عطار و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 و نقصان الی کند و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 نه بیند و آن جهت که زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 و نه بجا بیست و شش مال باشد از زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی

دری

روی ابو نعیم **شصت و یک** در بیت المال دلگه کند برینا در کشتن مال جلال و تن المانی و
 در این حدیث و بیاری یافتن از اهل علم و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 که در این حدیث و بیاری یافتن از اهل علم و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 روزی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 که در این حدیث و بیاری یافتن از اهل علم و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 عاشق و زیان خود را هر چند که استوار دارد و مال را از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 با بیرون و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 مال را از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 بر آن حدیث و بیاری یافتن از اهل علم و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 و نه بیند و آن جهت که زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 و نه بجا بیست و شش مال باشد از زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی و زهره و صفت از غنی
 در بیت المال دلگه کند برینا در کشتن مال جلال و تن المانی و

در بیت المال

باشند و اگر در هیچ محله نباشد و مستقیم الطالع جزایب بود و بعضی دروغ باشد و خطا که سلطان
و خان ملک باشد بوی سالیان که خان هم و هم صاحبین و در بعضی وقت که در ملک است اینها
و هم چنین هم القیاب و این مدالیان حکم کن **فرمان الله** و ابویست که بگوید که دلیلیا حاجا را
فرست و بعد طالع و صاحب طالع و هم الحار و اگر پرسند یا خبری بگویند یا خبری بگویند
دلیلیا کدام دلیل خوبی تر است که بخیر و الفت که در خبری باشد که کتب را جمع یا نه که یکی
یا از برج معوج الطالع باشد یا از برج شقیب یا از دلیلیا یا ساقط و قریب هم بر این وقت باشد
دلیلیا که از خبری یا بگویم دروغ بود و اگر خبری از کوی که مستقیم از برج مستقیم الطالع یا
صاحب یا از خبری باشد خبری که بود باشد است باشد و اگر اتصال درین وقت باشد و اگر
است باشد و اگر به این خبری که بیاید است و خوب بود اما دلیلیا که خبر بود و اگر در از
اضافی بگویند خبری خواهد بود اما اتصال دلیلیا بگویند حکم کن **خواجه محمد بن ابی طالب**
در روزنامه خانه **البيت الاول** صاحب هم در طالع بر دلیلیا کند که در او دلیلیا را بر او
و کان بسیار باشد و ایشان بسیار شادی پسند و از افزاین برادران او و بختی که باشد
و لطفان و روزی زاده باشند بزنگ کافی و بی بران شود و اگر در طالع بود یا نندی یا دیگر
و برج فتم عقیم باشد خواهد بود و برادران اندکی باشند و کان افزای بسیار بود و اگر خبر در
و بعد بود و برج عقیم و خواهد بود و لطفیا اندکی باشند و اگر صاحب هم اندک طالع باشد
و برادران دوست و نیک خواهند بود یا باشند و هر چه بگوید که بوی دارند بدان سالیان را
و اگر در اندکی خبری و فاسد باشد که برادران را از این **البيت الثاني** صاحب هم
اند و هم بود و برادرانش روزی باشد و این ناخبر چنانچه حکم کن و برادران هم
و با ایشان خصوصیت اند و این حال برادران ضعیف بود از این جهت بیت العذر و در

الذات

البيت الثالث اگر هم بود و دلیلیا کند که در او دلیلیا را و دلیلیا باشد و ثابت باشد
و بعضی که در وقت باشد با نماند طالع و اگر خبری باشد و بعضی که در وقت باشد
افند سالیان ایشان و اگر خبری است که در خصوصیت باشد یا ایشان **البيت الرابع** صاحب هم در
حاجا هم بود و دلیلیا کند که برادران معلوم یا سالیان خصوصیتها که در او دلیلیا را و دلیلیا
برادران با خبری بگویند و اگر صاحب طالع و دلیلیا مستقیم و ساقط یا برادران هم
و قهر و الا ایشان باشد و حق الحقی که در خبری بگویند دلیلیا ضعیف کند و اگر از این خبری
طالع قبول و مستقیم باشد این برادران باشند و اگر از این خبری حقین و حقین بودند و اگر
افند سالیان و برادران کافی و بی بران خود **البيت الخامس** صاحب هم بود و دلیلیا کند بر
حال خبری خبری نهان و روزی بندان ایشان و این برادران خود تر از برادران دلیلیا باشد و اگر از
بجای خبری که در او بود که در او دلیلیا را و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا
کند و از بوی یا از این خبری که در خبری بگویند و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا
و از دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا
سهم و دلیلیا کند برادران او و دشمن دارند و در وقت می بینند و این برادران و دلیلیا
یا بوی بندان یا کاد و ساقط کان یا کاد برادران کند و اگر کوچه حدیثی و دلیلیا باشد و اگر
از کاد برادران و دلیلیا و سالیان از برادران و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا
و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا
حال ایشان **البيت السادس** صاحب هم و دلیلیا کند که برادران سالیان و دشمن
یا از برادران بندان یا برادران یا از بوی کند یا کاد برادران کند و اگر کوچه حدیثی و دلیلیا
و برادران و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا و دلیلیا

دلیالت و عاقلان و کثرت و یگانگی و مانند بی باشد اندک و بیخانه و بیستان باشد
خرم و تنگ و اگر چهل باشد چاه باشد یا مال و اگر بیست باشد حد است و اگر بیست و پنج باشد
ریختن و اگر شصت باشد کشتن و اگر هشتاد باشد اندک و بیست و سی باشد بیست و سی
یا کوه خنده و اگر نماند و بیست و سی باشد اندک و بیست و سی باشد بیست و سی یا
چیزی مانده اند که غیب باشد و بیست و سی باشد بیست و سی و اگر بیست و سی باشد
عبادت یا چیزی که کافر ازین صفت گوید که در ظاهر شهادت نمی دهد که کافر است و بی
دلیالت و بیخانه و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد
اند و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد
خوب و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد
اند و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد
کتاب باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد
سرمایان و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد
در خانه و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد
اضافی و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد
بر بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد
و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد
خانه لطیف و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد
صفت باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد
و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد و بیست و سی باشد

بر

[illegible]

این دلها حق نباشند و دلیل بر دان کوب باشد سخن از این یا اینکه سخن از کتاب اند و دلیل
 شهادت باشد یا اند بر چه چهارم لغت باشد آن بخمار و باشد صاحب این بر چه یکم و باشد
 دلیل کند بر نیکو حال صلاحتی صلاح حق و جای وی باشد که مولود حلال باشد و در آن
 بد باشد و اگر خیر این باشد تیار بود اگر کسی در چهارم بود یا از ترجیح یا در مقابل نظر دارد
 دلیل کند بر ویران شدن خانه بید بزند که اگر خیر این باشد تیار بود اگر کسی در چهارم بود
 یا از ترجیح یا از مقابل نظر دارد دلیل کند بر ویران شدن خانه بید بزند که اگر خیر این باشد
 انداختن بود یا عیون و در هبوط یا راجع یا در بال دلیل کند بر فساد حال پدر و پسرانی
 و عیون و ناسیدی و رسیدن و غیره خاصه که باین هر اندر بر جای دلیل باشد و مولود از
 بد بترسد و عاقبت کار وی مولود باین خرابی و تباہی باز کرد و اگر مدعی باشد با خجسته
 احتراقی و هبوط یا بال برسد یا نفعانند آنرا از آن کند و اگر کسی از آن تباہی و
 شرفی است شود و اگر کسی صاحب چهارم هر دو دارند و باشد حال پدر و نیکو باشد و قوی
 خواسته بود و یا نفعانند و اگر کسی از آن تباہی و شرفی است شود و اگر کسی صاحب
 صاحب بر چه چهارم از طالع باطل باشد حال پدر و نفعانند و اگر کسی صاحب
 و خاصه اگر به حال بود یا نفعانند و اگر کسی صاحب بود و نفعانند و اگر کسی صاحب
 باشد و اگر صاحب طالع با افتاب صاحب این بر چه نظر دارد با فضال نیک و مقبول بود و یکدیگر
 مولود یا پدر و نفعانند و اگر کسی صاحب بود و نفعانند و اگر کسی صاحب
 مدعی باشد یا با فضال از ترجیح و مقابل باشد یا با فضال از ترجیح یکدیگر و بد و بدی حال
 باشد خاصه که اگر میان ایشان قبول نیک و اگر با او منزهت باشد و دیگر نفعانند و اگر
 باشد و اگر یکدیگر نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند

شادی بود و جای سقط الا بر زمین کافی بود و خرابی و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 بدی صاحب بر چه از آن را صاحب بر چه و ایام و ایام و ایام و ایام و ایام و ایام و ایام و ایام
 نه از آن را بدی و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 اند و ایست و دلیل از نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 بدی و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 چنانکه یاد کردیم آن مولود را بدی و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 اند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 اند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 اگر خداوند طالع در وقت باشد یا در غیر تمام سال هر وقت از نام پدر باشد و اگر خداوند طالع
 قوی از پدر نام پدر سال خود باشد و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
این کتاب صاحب چهارم اند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 جاست باشد و چه نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 مانده باشد و اگر خداوند طالع به ترجیح با فضال باشد و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 اند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 صورت طالعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 اسیر بود و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 دارند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 جایگاه بر کتان بر دست وی اما از شوخ و خندانند و بدی و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند
 باشد و اگر از خجسته نفعانند یا افتاب باطل از نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند و نفعانند

و جاعا بکده کند ذلت شعری جای باب رس و کرمی علی کند استوی باشد چو مرغ
 باشد و بی اثر باشد و دلالت بر صلاح حد و لا علی آنکری باشد چو شعل و نه باشد
 او و قریب الی کوب سر و دلالت بر صلاح حد و هم چنین دلالت بر او و چو پیاوی و صفت
 کن چنانکه گفته اند و لا دلالت بر او باشد اندر تحت الارض یا باشد و لا
 کند و در پیاوی و کف خدیم پیاوی تا فرزند از آنجا و اگر صاحب طالع یافت مانده باشد در لیل
 که شقیق و در خدیم صفت چو **سالم و در آنکه طالع و در آنکه صاحب طالع** و در
 و کلام در خدیم بود یا طالع تا طالع است و دلالت از آنجا که پیاوی باشد و صاحب طالع
 و همت نام و در وقت انصاع شود و دلالت کند بر خدیم از آن چواری و اگر حدان
 شعل بود یا شعل و دلالت کند بر خدیم در آن حد لیل باشد چواری و در آنکه در و
 لکن خدیم بود و در وقت الارض بود یعنی آنکه شعل باشد و کوبی اند و وسط طالع و در لیل
 که خدیم بود و در آنکه کوب در آنجا لیل باشد و در آنکه در لیل و در آنکه در وقت الارض
 و کوبی شعل باشد که تحت الارض بود و شعل در لیل بود و اگر صاحب طالع شعل
 باشد زاید از نور و بعد دلی کند بر خدیم در و صلاحی صلح من باشد و اگر صاحب طالع
 وقت الارض باشد و کوبی شعل شود که در آنکه در وقت بود که در آنکه در وقت و در لیل
 بود و اگر صاحب طالع خدیم است و همت شعل و در آنکه در وقت بود و اگر کوب و کوب و کوب
 خدیم بود و صاحب طالع نور و صاحب ثامن و در آنکه در وقت بود و در آنکه در وقت بود
 چواری و در آنکه در وقت بود و اگر صاحب طالع صاحب ثامن شعل شود و در آنکه در وقت
 و صاحب طالع در وقت باشد و در وقت که صاحب ثامن بد و صاحب طالع در وقت باشد
 و اگر کوبی نور و صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت

باشد و در آنکه در وقت باشد و صاحب طالع باقی خدیم باشد و در صاحب طالع در
 همت و خدیم پیاوی و کوبی شعل و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 و صاحب طالع صاحب ثامن شعل باشد و دلالت بر آنکه در وقت باشد و در وقت که صاحب طالع
 چواری بود و در آنکه در وقت باشد و صاحب طالع در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت
 و صاحب طالع صاحب ثامن شعل شود و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 باشد و کوبی میان آن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 بعد بود و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 یعنی علوی و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 باشد چواری و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 اند و اگر مرغ ثابت باشد چواری و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 تو باشد و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 کند و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 را چواری و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 بات که در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 کسان از آنکه در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 در آنکه در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع
 باشد و صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن
 یا اند و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع صاحب ثامن و در وقت که صاحب طالع

[illegible]

51

[illegible]

[illegible]

12/2/20

[illegible]

146

۴

[illegible]

[illegible]

44

و قد صدق و حقان کرده است و اگر دلیلی و زور و دروغ و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
از به زور و باطلی فکر کنست و اگر هیچ و خالی بود و خواهد که از غیر بیرون رود و هنوز نشسته
باشد و اگر هیچ و خالی باشد و اگر شهادت و حقانیت باشد و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
باشد و اگر باطل باشد و اگر شهادت و حقانیت باشد و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
کردن و خواهد بود که هست و غیر بیرون شود و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
و حق و لیکن غرض و دروغ و باطلی و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
اند و حق تمام باشد و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
باشد و اگر باطلی و غیر حقانیت و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
و حق و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
همانند باشد و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
اندر هیچ و خالی نیست و حقانیت و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
یا اگر هم **مصلحت** تمام است و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
طالع بیکدام است و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
در خواهی بیکدام است و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
و از حضرت هیچ بگوید و یا حق و بی محسوب است و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
هر چه و در دلیلی و زور و باطلی است و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد
میان گویند و یا دلیلی و زور و باطلی است و اگر دلیلی و زور و باطلی باشد و اگر این مطلب صحیح باشد

عن الله خصوصت انسابه و اگر کند دلیل استولت بود افکار کند مشول غنچه بود و دلیل
 کاندازد و بخت گفت و تر بود و هر کدام دلیل که مقبول بود یا معهود و یا شیرین سخن و شیرین
 کار و ولایت کار و دوا و ضد تر بود و سخن اوین برفته بود و سخن بریر باغ و هر دلی که
 نام قبول یا حق یا ساقط بود بد زبان ترویج و خوی بد طبع و سخن ناشنود بود و صاحب جوی
 جا و کوی باغ و سخن او پند برفته بود و هر کوی که ان صاحب بود یا مستطیع تر بود یا ضلالت
 اوچ بود و توبیخ یا دود و دلیل که اندازد غم خوشی بود و قوی باشد و از غمی و عیوب و در
 باشد و توبیخ یا دود و دلیل که اندازد غم خوشی بود و قوی باشد از آن و دلی که
 اگر میان این دو دلیل اتصال از مروت باشد میان ایشان صلح و دوستی و الفت بود و اگر
 اتصال از مخالفت باشد میان ایشان عداوت و مخالفت و کاشتند اند و اگر اتصال از
 بود هم عداوت و مخالفت باشد و قوت آنس را باشد که قرار را باشد و اگر از آن دو دلیل یکی
 و جمع باشد دلیل کند بر خف و تباهی و دوری و غم آنس که دلیل است و اگر صاحب طالع و وسط
 الهام و دلیل سایل یا دلیل مشول غنچه ظاهر باشد از مروت سلطان یا از کرامت کسی باشد که
 دلیل و ظاهرا و اندک غنچه در دست نکره بر آنس خود و ظلم و غلب کند و اگر وقت نظر صاحب
 الهام و طبع باشد دلیل کند که سلطان خود و ظلم و خج نماید و خصوصت و برکت شریف و اگر
 تیرگی که از این دو دلیل یکی که نظر کند که یک وسط الهام یا صاحبش یکی که از دلیل اتصال کند
 نقل صورت یا جمع است و خصوصت برین شود یا سلطان بود و اگر صاحب وسط الهام است که
 هر دو دلیل باشد یا یکی از سلطان خیر و منفعت عینه و اگر غم کند باشد که از آن که سلطان
 زود کند به تباهی باشد یکی از آن نیز که دلیل است سلطان یا از ظاهر دلیل باشد و دلیل کند
 بر قوت و تکیه حال آنس که یکی که مشرب است و اگر صاحب طالع یا صاحب وسط الهام است سلطان

سلطان فرزند خواهد و اگر چنین صاحب غنچه بود مشول غنچه یا خواهد سلطان و اگر صاحب
 الهام و صاحب طالع عمل شود سلطان و سایل را یا روی دهد و اگر صاحب غنچه تمام اتصال کند مشول
 غنچه را یا روی کند و طبع دلیل که وسط الهام و متصل باشد یا ظاهر سلطان را روی آنس که دلی که دلیل
 مشرب است و اگر صاحب وسط الهام و اتصال باشد و اگر کسی غریب باشد و سلطان الهام و یا اتصال
 کند میان این دو صاحب مشرب طالع یا سایل یا کسی که سیر باشد یا بیخبر و اگر غنچه است بود تباهی
 و اگر غنچه و اگر ظاهر مروت بود و صاحب میان ایشان و اگر غنچه صاحب وسط الهام بود حکم حق
 حکم کند و اگر غنچه در حال نظر باشد یا شرح سلطان یا حکم را یا الهامی نامی رسد و عداوت و کینه
 الهام و سلطان بود حکم شتاب و سبب مرید و اگر غنچه باشد حایل بود و تکیه طبع باشد
 و اگر غنچه بود نرم و الهام و تکیه خوی بود و اگر ظاهر بود و در بین و سخن شایسته بود و اگر غنچه
 باشد و اگر اتصال بود و است بود و اگر هیچ وسط الهام و وجود بین بود حکم اکثر شود
 و تکیه که اتصال و اگر صاحب ثانی باشد هم باشد صاحب و صاحب وسط الهام با هم باشد و یا
 صاحب دوم ظاهر یا عداوت حکم بال سایل طبع کند و اگر تکیه هم صاحب ششم باشد یا اندک هم
 بال سایل غنچه طبع کند و اگر قبول بود حال یا بد و اگر غنچه قبول بود سایل یا عداوت یا **مشت**
اگر اتصال با او امان و برکت و اگر صاحب دوم صاحب طالع ظاهر باشد مروت یا تکیه
 باشد یا سایل و اگر امان با وی یا را باشد و اگر قبول بود مروت یا با غنچه و اگر نظر
 عداوت بود مروت خصم کرد و اگر صاحب بود یا مقبول است کار و میان باشد و اگر غنچه
 بود غنچه مقبول و دروغ کوی یا سلطان عداوت و عداوت ایشان پیدا کرد و اگر صاحب دوم صاحب
 مقصود صاحب مروت یا و تکیه و سایل و امان یا سایل غنچه را یا تکیه شد و اگر غنچه را
 بود خصم مشول غنچه کردند و اگر در میان دو دلیل سلطان را غنچه است بود ایشان خط و محبت

طالع تریک بود یا شعاع خندان به چه طالع رسیدن کسی در جمیع اوقات طالع بود
از راه صاحب چهارم بر می آید و در بعضی قسم متصل شود و ماه اندکی بر آن شخص رسد اما این
کس بر سر و الا خداوند طالع اندک بر آن در خوشی و بدی و در خوشی که خداوند قسم بود یا خداوند
چهارم یا وقت که طالع از خوشی که پیش خداوند طالع بود و در آنجا بود و در آنجا بود و
اگر از آنجا به راه سالن و در آنجا به طالع بر سر آن با خداوند طالع و در آنجا بود
با خداوند و از آنجا به طالع باشد اما در دست و عاقل شده و این دلیل آنکه در دست
الیه که بعد از آن روی ساقط بود و شعاع و حیدر و خداوند طالع بود و خوشی که در آن بود
بیایدی هم چون کسی بدی شدن باشد و همچنین بر آن خداوند چهارم بر آن خوشی که در آنجا
مختص شد و در بعضی قسم به طالع و خداوند طالع بود و در بعضی قسم به طالع
و در جمیع اوقات طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
طالع اندک چهارم بر ساقط بود و از آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
بر سر و از آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
مقابل طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
زحل با آنکه در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
خوبی و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
این دلیل آنکه در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
دلیل آنکه در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
فصلی بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
نکته این که خداوند طالع میان این دو طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود

یا خداوند

یا خداوند هر چه باشد و اگر کسی از این طالع بود یا شعاع خندان به چه طالع رسیدن کسی در جمیع اوقات طالع بود
نکته این که در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
از راه صاحب چهارم بر می آید و در بعضی قسم متصل شود و ماه اندکی بر آن شخص رسد اما این
کس بر سر و الا خداوند طالع اندک بر آن در خوشی و بدی و در خوشی که خداوند قسم بود یا خداوند
چهارم یا وقت که طالع از خوشی که پیش خداوند طالع بود و در آنجا بود و در آنجا بود و
اگر از آنجا به راه سالن و در آنجا به طالع بر سر آن با خداوند طالع و در آنجا بود
با خداوند و از آنجا به طالع باشد اما در دست و عاقل شده و این دلیل آنکه در دست
الیه که بعد از آن روی ساقط بود و شعاع و حیدر و خداوند طالع بود و خوشی که در آن بود
بیایدی هم چون کسی بدی شدن باشد و همچنین بر آن خداوند چهارم بر آن خوشی که در آنجا
مختص شد و در بعضی قسم به طالع و خداوند طالع بود و در بعضی قسم به طالع
و در جمیع اوقات طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
طالع اندک چهارم بر ساقط بود و از آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
بر سر و از آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
مقابل طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
زحل با آنکه در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
خوبی و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
این دلیل آنکه در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
دلیل آنکه در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
فصلی بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود
نکته این که خداوند طالع میان این دو طالع بود و در آنجا به طالع بود و در آنجا به طالع بود

[illegible][illegible]

1076

١
بسم الله

وہ

مجلس

...

الحمد لله

[illegible]

23

[illegible]

34

[illegible]

[illegible]

میں نے

[illegible]



